

جایگاه عقل در اجتهاد

سعید ضیائی فر

یکی از پرسش‌های مهم و سرنوشت‌ساز در اجتهاد این است که عقل چه نقش و جایگاهی در اجتهاد دارد؟ واقعیت این است که فقهای امامیه در مقام اجتهاد بسیار از عقل استفاده می‌کنند. برخی از موارد استفاده از آن در علم اصول تدوین شده است، ولی بسیاری از موارد کارایی عقل هنوز به شکل منظمی تدوین نشده و مبانی نظری و ادله آن بررسی نگردیده است، گرچه فقها در لابه‌لای مباحث اصولی و فقهی خود به آن اشاره کرده یا عملاً در مقام اجتهاد از آن استفاده کرده‌اند.

تلاش‌نگارنده در این مقاله بر آن است تا در حدّ توان خویش موارد استفاده از عقل در اجتهاد را گردآوری کرده و آن‌ها را در طرحی منظم دسته‌بندی کند تا بدین وسیله راه برای بررسی و ارزیابی این استفاده‌ها همواره شده و گامی به سوی اجتهاد ضابطه‌مند و متناسب با مقتضیات زمان برداشته شود. از آن‌جا که برخی از موارد استفاده از عقل در اجتهاد به صورت مبسوط در علم اصول بررسی شده است، در این مقاله، به صورت گذرا به آن پرداخته و بیش‌تر توجه خود را به مواردی که در لابه‌لای مباحث اصولی و فقهی مطرح گردیده، ولی کم‌تر بدان توجه شده است، معطوف می‌کنیم.

در آغاز لازم است به صورت گذرا دو واژه «عقل» و «اجتهاد» را تعریف کرده و مراد خود را از این دو واژه توضیح دهیم و دسته‌بندی موارد استفاده از عقل را در اجتهاد ارائه کنیم.

الف) تعریف عقل و موارد کاربرد آن

واقعیت این است که عقل معانی و کاربردهای متعددی دارد^۱ و دانش وران فقه و اصول نیز تعریف‌های گوناگونی از آن ارائه داده‌اند. دانش وران علم اصول قبل از پیدایش اخباری‌ها در مقام تعریف دلیل عقل تنها به ذکر برخی مصادیق آن اکتفا می‌کردند، ولی پس از پیدایش آنان و مناقشه در اعتبار عقل در قلمرو احکام فقهی، تلاش کردند تا تعریف روشنی از دلیل عقلی ارائه دهند و از آن به بعد پرداختن به تعریف عقل و دلیل عقلی در کلمات آن‌ها بیش‌تر به چشم می‌خورد؛ برای نمونه میرزا ابوالقاسم قمی در این باره می‌آورد:

مراد از دلیل عقلی حکمی است که توسط آن به حکم شرعی دست یافته و از علم به آن علم به حکم شرعی حاصل می‌شود.^۲

و نیز صاحب فصول پس از ارائه تعریفی نزدیک به تعریف فوق، دو قسم اصلی حکم عقل را چنین بیان می‌کند:

۱. حکم عقلی که به قاعده حسن و قبح عقلی باز می‌گردد و مفاد آن گاهی حکم واقعی است، نظیر حکم عقل به وجوب شکر منعم و حرمت کفران وی و گاهی حکم ظاهری است، مثل حکم عقل به مباح بودن اشیای خالی از مفسده....

۲. حکم عقلی که به قاعده حسن و قبح عقلی باز نمی‌گردد، مثل حکم عقل به مطلوبیت مقدمه در صورت مطلوب بودن ذی‌المقدمه [وجوب مقدمه واجب].^۳

شهید صدر نیز موارد استفاده از عقل در اجتهاد را به عنوان منبعی در عرض کتاب و سنت استقصا کرده است. وی پس از تقسیم عقل به عقل نظری و عملی، موارد کاربرد هر یک را چنین می‌آورد:

الف) استفاده از عقل نظری - بدون دخالت عقل عملی - که دو قسم اصلی دارد:

۱. تطبیق قوانین و احکام عقل نظری، نظیر امکان و امتناع بر حکم شرعی، مانند این که عقل از میان چند نوع حکم محتمل یک نوع را ممتنع و آن را نفی می‌کند، مانند این که عقل مالک بودن ورثه نسبت به مال مورث به صورت مشاع به معنای تبعیض در مملوک را غیر معقول دانسته و در نتیجه قسم دیگر - که ملکیت‌های ناقصه متعدد است - ثابت می‌شود.

۲. تطبیق قوانین علیت بر حکم شرعی که خود سه قسم دارد:

الف. باب مستقلات عقلیه که در آن یا عقل علت تامه حکم شرعی و علیت آن را نسبت به

حکم شرعی دریافته و طبعاً طبق قانون تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، معلول را که حکم شرعی است، کشف می‌کند یا عقل معلول حکم شرعی و معلولیت آن از حکم شرعی را در می‌یابد، طبعاً از این طریق حکم شرعی را کشف می‌کند.

ب. باب ملازمات عقلی که در آن عقل صرفاً علیت و تلازم میان دو شیء را درک می‌کند، ولی این که فعلی علت شرعی فعل دیگری است، از شرع گرفته می‌شود؛ مثلاً تلازم عقلی میان وجوب فعل و وجوب مقدمه آن را عقل درک می‌کند، ولی این که چه فعلی مقدمه فعل دیگر است، از شرع گرفته می‌شود.

ج. باب قیاس اولویت یا مساوات که در آن عقل علت حکم را از متن دینی کشف کرده و سپس به وجود آن، در جای دیگر حکم می‌کند.

ب) استفاده از عقل عملی - به انضمام عقل نظری - که به دو صورت است:

۱. گاهی عقل عملی به قبیح فعلی از افعال انسان‌ها حکم می‌کند و بنابر قاعده ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع (که مفاد عقل نظری است) می‌گوییم آن فعل بر انسان حرام است.

۲. گاهی عقل عملی به قبیح صدور فعلی از شارع حکم می‌کند و بنابر حکم عقل نظری مبنی بر محال بودن صدور فعل قبیح از شارع حکیم می‌گوییم شارع چنین حکمی صادر نمی‌کند.^۴

موارد یاد شده مواردی است که عقل به عنوان منبع حکم شرعی در عرض کتاب و سنت، حکم شرعی را کشف می‌کند. همان‌طور که در کلام محقق مزبور و دیگران به آن تصریح شده است.^۵ ولی همان‌طور که روشن است کارایی عقل در اجتهاد به منبعیت استقلالی آن اختصاص ندارد، بلکه در مقام اثبات وثاقت متون دینی، استنباط از متون دینی و در طول متون دینی نیز کارایی دارد.

مراد ما از دلیل عقلی هر حکمی است که از طبیعت انسان بما هو انسان برخاسته، هرچند ممکن است که وحی هم درباره آن رهنمود و رهبردی داشته باشد و به گمان نگارنده، موارد کارایی عقل در اجتهاد را می‌توان به سه صورت زیر بیان کرد: ۱. حکم عقل به عنوان منبع حکم شرعی در عرض کتاب و سنت؛ ۲. حکم عقل در مسیر اثبات وثاقت متون دینی؛ ۳. حکم عقل در راه استنباط از متون دینی.

موارد فوق مواردی است که از حکم عقل در اجتهاد استفاده می‌شود.^۶ در این مقاله، تلاش خواهد شد تا موارد کارایی عقل در اجتهاد طبق دسته‌بندی فوق به تفصیل ذکر شده و نمونه‌هایی از کاربرد آن در اجتهاد به صورت مستند نشان داده شود.

ب) تعریف اجتهاد

از اجتهاد دو تعریف مهم ارائه شده است:

۱. نهایت تلاش فکری در به دست آوردن ظن نسبت به حکم شرعی.^۷
 ۲. نهایت تلاش فکری در به دست آوردن حجت بر احکام شرعی یا تعیین وظیفه عملی در صورت دست نیافتن به حکم شرعی [قطعی].^۸
- روشن است که این دو تعریف تفاوت‌هایی دارند که یکی از آن‌ها، تفاوت قلمرو آن دو است. بنابر تعریف دوم «تلاش فقیه برای تعیین وظیفه عملی مکلف در هنگام شک» نیز در قلمرو اجتهاد است. مراد ما در این مقاله از اجتهاد، معنای دوم است.
- اینک پس از روشن شدن معنای عقل و اجتهاد به بررسی موارد به کارگیری عقل در اجتهاد می‌پردازیم:

۱. حکم عقل به عنوان منبع حکم شرعی در عرض کتاب و سنت

یکی از مبانی پذیرفته شده در اندیشه اسلامی این است که حکم و قانون‌گذاری به خداوند اختصاص دارد^۹، حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا عقل می‌تواند به صورت مستقل از وحی، اراده و قانون خداوند را کشف کند. همان‌طور که متون وحیانی (کتاب و سنت) از اراده و قانون الهی پرده بر می‌دارند. یا این که عقل هیچ راهی به کشف مستقل حکم و قانون الهی ندارد و تنها از راه متون وحیانی می‌توانیم به قانون الهی دست پیدا کنیم؟

گروهی از فقهای امامیه اعتقاد دارند که عقل هیچ راهی ندارد که به صورت مستقل از قانون الهی پرده بردارد. اخباری‌ها نماینده این جریان فکری اند.^{۱۰} در مقابل گروهی از فقهای امامیه اعتقاد دارند که عقل در عرض کتاب و سنت می‌تواند به صورت موجب جزئی از حکم و قانون الهی پرده بردارد. این گروه تلاش کرده‌اند این کشف عقل را ضابطه‌مند کنند که نتیجه این تلاش ارائه «قاعده ملازمه» است. این قاعده یکی از معروف‌ترین و مهم‌ترین^{۱۱} قواعد عقلی علم اصول است. دانش‌وران علم اصول آن را یکی از قواعد عقلی دانسته‌اند که نقل در اثبات آن دخالتی ندارد، بلکه این قاعده صرفاً عقلی است. آری، طرف تلازم در این قاعده دوگونه است: گاهی طرف تلازم هم، حکم عقل است، نظیر حکم عقل عملی به حسن یک فعل و قبح فعل دیگر، که در

این صورت، با استفاده از قاعده ملازمه به وجوب فعل اول و حرمت فعل دوم حکم می‌شود. گاهی طرف تلازم از وحی گرفته می‌شود، نظیر مقدمیت فعلی نسبت به فعل دیگر که مثلاً وحی می‌گوید وضو مقدمه نماز است و بنا بر اعتقاد به ملازمه، وجوب مقدمه استنتاج می‌شود. به هر حال، کیفیت و موارد استفاده از «قاعده ملازمه» در علم اصول به صورت مفصل بحث شده است و نیازی به تفصیل آن در این مقاله نیست. ۱۲

۲. حکم عقل در مقام اثبات و ثاقت متون دینی

یکی از پرسش‌های مهم در مقام اجتهاد و استنباط از متون دینی آن است که عقل چه نقشی در مسیر اثبات و ثاقت و متون دینی دارد؟ این پرسش یکی از پرسش‌هایی است که قبل از پرداختن به تفقه، به پاسخ‌گویی نیاز دارد و علی‌القاعده باید در علم اصول بررسی شود، ولی متأسفانه این بحث در علم اصول، مطرح نشده است و تنها برخی از فقها در مقام اجتهاد از عقل در مقام اثبات و ثاقت متون دینی استفاده کرده‌اند، بدون آن که مباحث و مبانی نظری آن را در علم اصول بررسی کنند. تا آن‌جا که نگارنده بررسی کرده است فقها از عقل در مقام اثبات اعتبار و وثاقت متون دینی در سه مورد استفاده کرده‌اند:

الف. اماره و قرینه اعتبار روایت

یکی از مباحث اصولی ملاک اعتبار خبر واحد است. دو دیدگاه مهم در این زمینه وجود دارد: گروهی ملاک حجیت را خبر شخص موثق دانسته‌اند^{۱۳} و گروهی حصول وثوق را ملاک اعتبار ذکر کرده‌اند.^{۱۴} بنا بر مبنای دوم، قرائن گوناگونی - از جمله وثاقت راوی - باعث وثوق می‌شود. یکی از قرائنی که برخی از فقها به عنوان قرینه حصول وثوق ذکر کرده‌اند، حکم عقل است. برای نمونه شیخ مفید در این باره می‌آورد:

خبر واحدی قاطع عذر [و قابل استناد در فقه] است که مقرون به قرینه‌ای باشد که

موجب علم به صحت مفادش باشد و این قرینه گاهی دلیل و حجیتی از عقل است.^{۱۵}

هم چنین ممکن است مراد فقهایی که در مقام تقویت اعتبار روایت گفته‌اند که اعتبار یا دلیل عقلی آن را تأیید می‌کند، همین مطلب باشد.^{۱۶} ولی پرسش مهم این است که مراد از حکم عقلی که تقویت‌کننده اعتبار روایت است چیست؟ واقعیت این است که فقهایی که در سیره استنباطی

خود از عقل چنین استفاده کرده‌اند، مراد خود را توضیح نداده‌اند و از مواردی است که به بحث و بررسی نیاز دارد تا اولاً، مراد از حکم عقل در این موارد روشن شود و ثانیاً، میزان اعتبار و اعتماد بر آن در مقام اجتهاد بررسی گردد.

ب. طرد روایت به ملاک مخالفت با حکم عقل

یکی از نتایجی که به کارگیری عقل در اجتهاد به همراه دارد، طرد روایاتی است که با حکم قطعی عقل - نه حکم ظنی آن - ناسازگار است. بر این اساس، اگر فقیه مفاد روایتی را با حکم قطعی عقل به گونه‌ای ناسازگار دید که قابل تأویل نیست.^{۱۷} در این صورت، روایت را طرد می‌کند. برای نمونه شیخ مفید می‌گوید:

اگر روایتی بیابیم که با احکام [قطعی] عقل مخالف است، آن را طرح می‌کنیم، چرا که عقل به فساد مفاد آن حکم می‌کند و این بدان معناست که یا روایت به جهت خاصی، نظیر تقیّه صادر شده یا اساساً از معصومین صادر نشده، بلکه به آن‌ها نسبت داده شده است.^{۱۸}

هم‌چنین شیخ انصاری در این باره می‌آورد:

هرگاه از دلیل عقلی قطع حاصل شود دیگر دلیل نقلی نمی‌تواند با آن تعارض کند و اگر دلیل نقلی معارض با دلیل عقلی یافت شد، اگر می‌توان آن را طرد کرد [نظیر خبر غیر قطعی] باید آن را طرد کرد، در غیر این صورت، [نظیر خبر قطعی الصدور] باید آن را تأویل کرد.^{۱۹}

ولی پرسش مهم این است که مراد از حکم عقلی که ملاک طرد روایت است چیست؟ فقهای که در مقام استنباط از عقل چنین بهره‌ای برده‌اند، مراد خود را توضیح نداده‌اند، ولی با تأمل در مقام کاربرد آن می‌توان گفت که مراد از حکم عقل در نظر آنان دو امر است: یکی مصادیق حکم عقل عملی، نظیر قبح ظلم، دیگری گزاره‌هایی که دلیل عقلی قطعی بر آن‌ها اقامه شده است.

اینک دو نمونه از طرد روایات به ملاک قبح ظلم را ذکر می‌کنیم: روایاتی رسیده است که مفاد آن تجویز ربا با حيله و ظاهر سازی است. برخی از فقها به دلیل ظالمانه بودن مفاد این روایات آن‌ها را طرد کرده‌اند.^{۲۰} هم‌چنین برخی از فقها روایات ردّ فاضل ديه را به دلیل ظالمانه بودن مفاد آن‌ها طرد کرده‌اند.^{۲۱}

افزون بر طرد روایت به دلیل ناسازگاری با حکم قطعی عقل، برخی از فقها روایت را به دلیل ناسازگاری با گزاره‌های کلامی که با دلیل عقلی ثابت شده است، طرد کرده‌اند؛ برای نمونه عصمت پیامبر (ص) امری قطعی است که دلیل عقلی نیز بر آن اقامه شده است. بنابراین، اگر روایتی با عصمت پیامبر (ص) ناسازگار بود کنار گذاشته می‌شود؛ برای نمونه در برخی روایات آمده است که پیامبر (ص) در انجام نماز اشتباه کرد.^{۲۲} این روایات در بردارنده حکم فقهی اشتباه در رکعات نماز و کیفیت جبران آن نیز هست. بسیاری^{۲۳} از فقهای امامیه با توجه به عصمت پیامبر (ص) از خطا و سهو، این روایات را که به «روایات سهو النبی» معروف است، کنار گذاشته‌اند.^{۲۴}

ج. ترجیح یک روایت بر روایت دیگر در هنگام تعارض

دانش‌وران علم فقه و اصول در مبحث تعارض ادله، حکم تعارض دو یا چند دلیل حکم شرعی را بررسی کرده و بیش‌تر به بحث تعارض روایات پرداخته‌اند. پرسش این است که به چه ملاکی یک روایت را بر روایت دیگر ترجیح دهیم؟ برخی از ملاک‌های ترجیح در روایات آمده است و برخی از فقها به این ملاک‌ها اکتفا کرده‌اند، ولی برخی به ملاک‌های غیر منصوص هم تعدی کرده‌اند.^{۲۵} از زمره ملاک‌های غیر منصوص که برخی از فقها ذکر کرده‌اند، موافقت مفاد روایت با حکم عقل است؛ برای نمونه وحید بهبهانی موافقت مفاد حدیث با حکم عقل را یکی از مرجحات حدیث در هنگام تعارض دانسته است،^{۲۶} ولی مراد خود را از حکم عقل بیان نکرده که از یک سو، به تبیین نیاز دارد و از سوی دیگر، اعتبار علمی آن نیازمند بررسی است.

۳. نقش عقل در مقام استنباط از کتاب و سنت

یکی از موارد مهم تأثیر عقل در اجتهاد، نقش آن در استنباط از متون دینی است. عقل گاهی قواعد استنباط را ساخته و پرداخته می‌کند و در اختیار فقیه قرار می‌دهد که این نقش، بسیار پراهمیت و پرکار است. و گاهی به گونه‌ای در ظواهر متون دینی تصرف کرده و به شکلی که هم‌خوان با احکام عقلی باشد یا دست کم ناسازگار با آن‌ها نباشد، آن‌ها را تفسیر می‌کند. و گاهی نیز به صورت مرجح یک فتوا و برداشت عمل می‌کند و از میان دو یا چند برداشت یکی را تقویت کرده و آن را برای فقیه به مرز قطع و اطمینان یا دست کم وثوق می‌رساند. و گاهی نیز در جهت دست‌یابی

به موضوع و ملاک حکم گام برداشته و راه‌های شناخت ملاک حکم را ضابطه‌مند می‌کند. اینک نمونه‌هایی از کارآیی‌های عقل را در این زمینه بررسی می‌کنیم:

الف. کشف قواعد یا قاعده‌سازی

قواعد اصولی و فقهی دو ابزار مهم فقیه در مقام اجتهاد هستند. برخی از این قواعد نقلی و برخاسته از متون دینی (کتاب و سنت) اند، برخی از آن‌ها عقلی و برخی عقلایی و برخی عرفی اند. بسیاری از قواعد فقهی نقلی، برخی عقلایی و عرفی و تعدادی از آن عقلی اند، در حالی که بسیاری از قواعد اصولی عقلایی و عرفی و برخی عقلی و تعدادی نقلی اند. بیش‌تر قواعد اصولی ابزار کشف احکام فقهی اند و برخی از این قواعد عقلی اند، به این معنا که عقل نقش اصلی را در آن‌ها بازی می‌کند، نظیر قاعده ملازمه، قاعده اهم و مهم، قاعده تعیین و قاعده تساقط در هنگام تعارض. ولی عموم یا دست کم غالب قواعد فقهی در بردارنده حکم فقهی اند، اما حکم فقهی کلی که معمولاً فقیه این احکام را بر موارد خاص تطبیق می‌کند، برخی از این قواعد نقلی اند، نظیر قاعده نفی سبیل و قاعده الزام. برخی از این قواعد نیز عقلی اند، نظیر قاعده اهم و مهم، قاعده نفی ولایت و قاعده عدل و انصاف.

اینک چند نمونه از این قواعد را بررسی می‌کنیم:

۱. قاعده تعیین (قاعده اصولی)

یکی از قواعد عقلی که در علم اصول و بالمآل در اجتهاد کارآیی دارد، «قاعده تعیین» است. گاهی مکلف در نفس تکلیف شرعی شک می‌کند؛ مثلاً مکلف نمی‌داند که کفاره افطار روزه ماه رمضان، خصوص دو ماه روزه پی در پی است یا مکلف میان آن و اطعام شصت مسکین مخیر است؟ در این صورت، چون تعیین، تکلیف زایدی است و به دلیل عقلی و نقلی به نفی تکلیف و براءة حکم می‌شود، ولی گاهی مکلف در حجت بر تکلیف شرعی (نه نفس تکلیف) شک می‌کند که از آن به «دوران الحجّة بین التعمین و التخییر» تعبیر می‌شود؛ مثلاً مکلف می‌داند در شریعت تکالیفی بر ذمه وی نهاده شده است، ولی نمی‌داند که شارع اعلامیت را در مرجع تقلید شرط دانسته تا فقط استنباط وی حجت بر احکام شرعی باشد یا اعلامیت شرط نیست تا نظر هر فقیه جامع الشرائطی حجت بر حکم شرعی باشد. در صورت اول، تنها در صورتی از عهده آن تکالیف خارج خواهد شد که از مرجع تقلید اعلام تقلید کند، ولی در صورت دوم، مکلف

می‌تواند با تقلید از هر فقیه جامع شرایطی (به غیر شرط اعلییت) از عهده تکالیف خارج شود. فقها گفته‌اند مقتضای حکم عقل در صورت شک در حجیت، تعیین است، چرا که حجیت آن یقینی ولی حجیت بقیه مشکوک است.^{۲۷}

۲. قاعده نفی ولایت (قاعده فقهی)

یکی از قواعدی که فقهای امامیه به مقتضای حکم عقل آن را اثبات کرده و در اجتهاد به کار گرفته‌اند، قاعده «نفی ولایت» است. مرحوم کاشف الغطا در این باره می‌آورد:

قاعده عقلی اولی این است که به غیر از خداوند هیچ انسانی بر انسان دیگری ولایت و تسلط ندارد.^{۲۸}

مفاد این قاعده نفی هر گونه ولایت اعتباری و حقوقی انسان نسبت به دیگر انسان‌ها است.^{۲۹} فقهای امامیه اصل و قاعده اولی را، عدم ولایت فردی بر فرد دیگر دانسته‌اند و در مباحث فقهی گوناگونی از آن استفاده کرده‌اند، مباحثی نظیر مقام اثبات ولایت برای افراد،^{۳۰} در بحث قلمرو ولایت افراد^{۳۱} و در شرایط و صفات ولی.^{۳۲}

ب. تصرف در ادله نقلی

یکی از موارد مهم نقش عقل در اجتهاد، تصرف در ادله نقلی است. دانش‌وران علم فقه و اصول امامیه به صورت مبنایی اعتقاد دارند که اگر میان دلیل عقلی قطعی و ظواهر ادله تعارضی رخ دهد، دلیل عقلی قطعی بر ظواهر ادله نقلی مقدم بوده و در نتیجه، به گونه‌ای در ظواهر ادله نقلی تصرف می‌شود.^{۳۳} گاهی به صورت تأویل و تفسیر متن دینی، گاهی به شکل تخصیص عموماً یا تقييد مطلقاً متون دینی و گاهی به شکل توسعه در موضوع احکام. برای نمونه امام خمینی درباره تأویل ظواهر متون دینی می‌آورد:

اگر ظاهر کتاب یا سنت با برهان عقلی ناسازگار بود آن را تأویل می‌کنیم.^{۳۴}

هم‌چنین دانش‌وران فقه و اصول عقل را مخصص عموماً و مقید مطلقاً دانسته‌اند.

سید مرتضی می‌گوید:

جواز تخصیص زدن عام به هر دلیل قطعی - چه عقل، چه کتاب، چه سنت

قطعی، چه اجماع - تردیدناپذیر است.^{۳۵}

نمونه روشن این تخصیص، اشتراط تکلیف به قدرت، عقل و علم است. عقل حکم می‌کند

که مکلف باید نسبت به متعلق تکلیف قدرت داشته باشد، چرا که تکلیف وی به غیر مقدور، ظالمانه و به حکم عقل قبیح است، همان طور که عقل تکلیف کردن کسانی را که عقل ندارند، نظیر دیوانگان یا عقل آنان کامل نشده، نظیر کودکان را قبیح می‌داند،^{۳۶} همان طور که به نفی تکلیف از جاهل غافل حکم می‌کند.^{۳۷} بر این اساس، فقها در مقام اجتهاد نیز برخی عمومات را تخصیص یا مطلقات را تقیید کرده‌اند؛ برای نمونه امام خمینی در بحث فروش اسلحه به دشمنان می‌گوید: روایات بر عدم جواز فروش اسلحه به دشمنان دین به صورت مطلق دلالت می‌کند، ولی باید این روایات را به صورتی مقید ساخت که عدم فروش باعث هدم ارکان اسلام یا تشیع نمی‌شود.^{۳۸}

ج. ترجیح یک فتوای فقهی

در استنباط از متون دینی گاهی حکم عقل راهنمای فقیه در استنباط از متون دینی است، بدین معنا که در مسئله‌ای چند نظر وجود دارد و مرجح قاطعی هم در این زمینه وجود ندارد، در این صورت، حکم عقل به عنوان مرجح یکی از نظرهای فقهی عمل می‌کند که نمونه‌های متعددی از آن در سیره اجتهادی فقها به چشم می‌خورد:

۱. در این باره که آیا مخارجی که شخص در راه تحصیل چیزی که متعلق خمس است، خرج کرده است، از قیمت شیء متعلق خمس کسر و خمس بقیه داده می‌شود یا مخارج کسر نمی‌شود، دو نظر وجود دارد: برخی از فقها چون کسر مخارج را با حکم عقل به عدالت سازگارتر دیده‌اند، آن را برگزیده‌اند.^{۳۹}

۲. درباره حکم احتکار دو دیدگاه وجود دارد: گروهی از فقها به کراهت احتکار و گروهی دیگر به حرمت آن فتوا داده‌اند. برخی از فقها چون احتکار را نوعی ظلم بر مردم دانسته‌اند، به دلیل حکم عقل به قبح ظلم فتوای به حرمت را برگزیده‌اند.^{۴۰}

۳. از آیه حدّ محارب^{۴۱} دو گونه برداشت شده است: گروهی از فقها «او» در این آیه را به معنای تخیر مطلق قاضی و حاکم دانسته‌اند و گروهی دیگر آن را به معنای تناسب مجازات با جرم دانسته‌اند.^{۴۲} برخی از فقها با استمداد از حکم عقل به عدالت و تناسب جرم با جزا دیدگاه دوم را برگزیده‌اند.^{۴۳}

۴. درباره صحت ازدواج دختر باکره‌ای که به مرحله رشد رسیده، چند دیدگاه در فقه امامیه وجود دارد: برخی صحت آن را مشروط به اذن ولی دانسته‌اند، ولی گروهی اذن ولی را در صحت ازدواج وی شرط ندانسته‌اند و دیدگاه خود را به حکم عقل تأیید کرده‌اند.^{۴۴}

د. دست یابی به علت و مناط حکم

یکی از مهم‌ترین مواردی که عقل در زمینه متون دینی (کتاب و سنت) کارآیی دارد، دست یابی به علت و مناط حکم است و این یکی از ضرورت‌های اجتهاد در زمان حاضر است.^{۴۵} گاهی علت و مناط حکم منصوص است، ولی گاهی دست یابی به ملاک حکم به اجتهاد و تلاش عقلانی نیاز دارد، برخی از دانش‌وران علم اصول پاره‌ای از راه‌های دست یابی به ملاک حکم را ذکر و بررسی کرده‌اند و گاهی در مسیر استنباط برخی از این راه‌ها به کار گرفته‌اند، بدون آن که مباحث نظری آن را در علم اصول بررسی کرده باشند.^{۴۶} در این مجال یکی از راه‌های دست یابی به ملاک حکم را بررسی می‌کنیم:^{۴۷}

تنقیح مناط^{۴۸}

یکی از راه‌هایی که عقل در پرتو آن به ملاک حکم دست می‌یابد، «تنقیح مناط» است. تنقیح مناط آن است که فقیه برخی از خصوصیهایی که همراه حکم در متن دینی (آیه یا روایت) ذکر شده، غیر مؤثر در ملاک حکم می‌بیند. از این رو، فرقی میان مورد مذکور و غیر مذکور در متن دینی نمی‌گذارد. برای نمونه در روایت آمده است:

اغسل ثوبک من ابوال مالا یوکل لحمه.^{۴۹}

لباست را از بول حیوانات غیر ماکول اللحم تطهیر کن.

عقل می‌گوید: آن چه ملاک است نجاست بول حیوان غیر ماکول اللحم است. از این رو، لباس خصوصیتی ندارد، بلکه هر آن چه را که نجاست آن شرعاً مبطل نماز است در بر می‌گیرد. از این رو، نماز گزار باید علاوه بر لباس، بدن خود را نیز تطهیر کند.^{۵۰}

هم چنین در روایت آمده است که فردی بادیه نشین نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: هلاک شدم. پیامبر (ص) پرسید: چه کرده‌ای؟ اعرابی گفت: با همسرم در روز ماه رمضان جماع کردم. پیامبر (ص) فرمود: برده‌ای را آزاد کن.

عقل به قرینه اشتراک تکلیف و عدم احتمال دخالت بادیه نشین در این حکم می‌گوید: کفاره آزاد کردن برده به آن بادیه نشین اختصاص ندارد و هر فردی که وظیفه انجام روزه ماه رمضان به عهده اوست، اگر چنین عملی را انجام دهد، بر وی کفاره آزاد کردن برده واجب می‌شود.^{۵۱}

لیکن نکته‌ای که فقهای امامیه بر آن پافشاری کرده‌اند این است که تنقیح مناط باید قطعی باشد. وحید بهبهانی پس از ذکر برخی موارد تعدی از نص، درباره تنقیح مناط می‌گوید:

تعدی از مورد روایت گاهی به واسطه تنقیح مناط صورت می‌پذیرد و آن مثل قیاس است، با این تفاوت که علت حکم در تنقیح مناط روشن است، یعنی یقین حاصل شده که ویژگی مورد در حکم شرعی دخالتی ندارد. ۵۲

برخی توضیح داده‌اند که تنقیح مناط در صورتی که مستند به لفظ باشد، از باب ظهور حجت است و در صورتی که عقلی و غیر مستند به لفظ باشد باید قطعی باشد. ۵۳

گرچه فقهای امامیه کم‌تر به صورت منسجم و منظم به این بحث پرداخته‌اند، ۵۴ ولی در مقام اجتهاد بسیار از آن بهره گرفته‌اند ۵۵ که به ذکر مأخذ برخی از موارد آن بسنده می‌کنیم. ۵۶

آن چه گذشت مروری گذرا بر برخی از مهم‌ترین موارد به کارگیری عقل در اجتهاد بود. به گمان نگارنده، باید در تحقیقی مستقل اولاً، موارد به کارگیری عقل در اجتهاد به طور کامل استقصا شود (به ویژه مواردی که در سیره اجتهادی فقها به چشم می‌خورد). ثانیاً، میزان اعتبار این موارد به صورت علمی بررسی شود تا راه برای اجتهاد ضابطه مند و متناسب زمان هموارتر گردد.

پی نوشت ها:

۱. ر. ک: «دین و عقلانیت در نظرخواهی از دانش‌وران»، نقد و نظر، ش ۲۵-۲۶، ص ۴ به بعد.
۲. ر. ک: قوانین الاصول، ج ۲، ص ۲۱.
۳. ر. ک: محمدحسین اصفهانی، الفصول الغریبه، ص ۳۱۶؛ ر. ک: محمدتقی اصفهانی، هدایة المسترشدين، ص ۴۴۱ و ابوالقاسم کلانتری، مطرح الانظار، (تقریرات درس شیخ انصاری)، ص ۲۲۹.
۴. ر. ک: سید کاظم حائری، مباحث الاصول، (تقریرات درس آیه‌الله صدر) ج ۱، ص ۴۷۷-۴۷۹.
۵. ر. ک: همان، ص ۴۷۶. البته تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز از استفاده از حکم عقل در اجتهاد شده است (برای نمونه ر. ک: جعفر سبحانی، الموجز، ج ۲، ص ۷۳ به بعد).
۶. البته از عقل در راه اثبات حقانیت متون دینی نیز استفاده می‌شود. استدلال‌های عقلی که برای ضرورت بعثت پیامبران، عصمت پیامبران و حقانیت وحی و... فراهم آمده است، همگی از این قبیل‌اند، ولی مستقیماً در اجتهاد تأثیر ندارند. از این رو، در این مقاله به آن نمی‌پردازیم.
۷. حسن عاملی، معالم الدین، ص ۲۳۸؛ ر. ک: محقق حلی معارج الاصول، ص ۱۷۹ و علامه حلی، مبادی الوصول، ص ۲۸۰.
۸. سید محمد سرور حسینی بهسودی، مصباح الاصول (تقریرات درس آیه‌الله خوبی) ج ۳، ص ۴۳۴؛

- ر. ک: علی غروی، التنقیح (تقریرات درس آیه‌الله خویی) ج ۱، ص ۲۲؛ امام خمینی الاجتهاد و التقليد، ص ۹ و جعفر سبحانی، الموجز، ج ۲، ص ۲۳۷.
۹. ر. ک: همین قلم، جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، ص ۳۰۳ به بعد.
۱۰. ر. ک: محمد امین استرآبادی، الفوائد المدنیة، ص ۱۶۱؛ سید نعمت‌الله جزایری، الانوار النعمانیة، ج ۳، ص ۱۳۳؛ یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱، ص ۱۳۳ و محمدحسین اصفهانی، الفصول الغرویة، ص ۳۱۶.
۱۱. اهمیت این قاعده به لحاظ اختلافی است که در میان فقهای امامیه پدید آورده است. یکی از اختلاف‌های مهم اصولی‌ها و اخباری‌ها، اختلاف درباره این قاعده است (برای اطلاع بیشتر ر. ک: همین قلم، جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، ص ۴۷ به بعد).
۱۲. برای نمونه ر. ک: جعفر سبحانی، الوسیط، ج ۲، ص ۲۲ به بعد.
۱۳. برای نمونه ر. ک: سید محمد سرور حسینی بهسودی، مصباح الاصول (تقریرات درس آیه‌الله خویی) ج ۲، ص ۱۹۶.
۱۴. برای نمونه ر. ک: شیخ انصاری، فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۷۴؛ امام خمینی، کتاب البیع، ج ۱، ص ۴۵۰ و جعفر سبحانی، الموجز، ج ۲، ص ۵۱-۵۲.
۱۵. ر. ک: محمد کراجکی، مختصر کتاب اصول الفقه، چاپ شده در مؤلفات الشیخ المفید، ج ۹، ص ۴۴ و نیز ر. ک: شیخ طوسی، استبصار، ص ۳ و همو، عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۷۰.
۱۶. گاهی فقها در هنگام تقویت سند روایت گفته‌اند: «و یساعده الدلیل العقلی»، «یؤیده الدلیل العقلی»، «یؤیده الاعتبار» یا «یؤیده العقل» (برای نمونه، ر. ک: ملا محسن فیض کاشانی، الحق المبین، چاپ شده همراه الاصول الاصلیة، ص ۱۱ و محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۷، ص ۳۷). البته گاهی تعبیرهای فوق را در مقام صحت برداشت خود از یک آیه یا روایت گفته‌اند که بحث دیگری است.
۱۷. البته به شرطی که در حوزه‌ای نباشد که معمولاً عقل توانایی دست‌یابی به ملاک حکم را ندارد، نظیر عبادات.
۱۸. ر. ک: تصحیح الاعتقاد، چاپ شده در مؤلفات الشیخ المفید، ج ۵، ص ۱۴۹.
۱۹. ر. ک: شیخ انصاری، فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۸؛ محمدحسین آشتیانی، بحر الفوائد، ج ۱، ص ۳۷؛ رضا همدانی، الفوائد الرضویة، ج ۲، ص ۱۲۵ و امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۳۱۸.
۲۰. برای نمونه ر. ک: امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۱۵-۴۱۶ و ج ۵، ص ۳۵۳. ناگفته نماند که ایشان در کنار مخالفت روایات با حکم عقل به مخالفت آن‌ها با کتاب و سنت تصریح می‌کنند.

۲۱. برای نمونه ر. ک: یوسف صانعی، مصباح المقلدین، ص ۵۶۰، سؤال ۹۲ و فقه الثقلین (کتاب القصاص)، ص ۱۶۴ و ۱۶۷.
۲۲. ر. ک: محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ص ۸۱؛ شیخ طوسی، استبصار، ج ۱، ص ۳۶۹؛ همو، تهذیب، ج ۱، ص ۲۳۴؛ شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۳-۲۳۴ و محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۰ به بعد.
۲۳. البته گروه اندکی از فقهای امامیه این روایت را پذیرفته اند، نظیر شیخ صدوق و استادش ابن ولید. استدلال وی چنین است: لوجاز ان ترد الاخبار الواردة فی هذا المعنی لجاز ان نرد جمیع الاخبار و فی ردها ابطال الدین و الشریعة (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۶).
۲۴. برای نمونه ر. ک: شیخ طوسی، استبصار، ج ۱، ص ۳۷۱؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۳۰۹؛ شهید اول، ذکری الشیعة، ص ۲۱۵؛ محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۱۲، ص ۲۵۹؛ ج ۱۲، ص ۲۵۹ و همین قلم، جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، ص ۴۴۹ و ۴۴۳.
۲۵. ر. ک: وحید بهبهانی، رساله الجمع بین الاخبار، چاپ شده در الرسائل الاصولیة، ص ۴۴۷ به بعد و رضا همدانی، الفوائد الرضویة، ص ۵۱۹.
۲۶. ر. ک: وحید بهبهانی، الفوائد الحائریة، ص ۲۳۲.
۲۷. ر. ک: آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ص ۴۷۴؛ محمدحسین اصفهانی، رساله الاجتهاد و التقليد، چاپ شده در بحوث فی الاصول، ص ۴۵-۴۶ و سید محمد سرور حسینی بهسودی، مصباح الاصول، (تقریرات درس آیه الله خوئی) ج ۳، ص ۴۵۱. برخی شک در حجیت قول ثقه و عادل را هنگام تعارض مصداق این مسئله دانسته اند. (ر. ک: علی مشکینی، اصطلاحات الاصول، ص ۱۸۵).
۲۸. ر. ک: کشف الغطاء، ص ۳۷ و نیز ر. ک: احمد نراقی، عوائد الايام، ص ۱۸۵؛ سید میر عبدالفتاح مراغی، العناوین، ج ۲، ص ۵۵۶ و سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۱۴.
۲۹. البته فقها تصریح کرده اند، همان طور که عقل به نفی ولایت حکم می کند، به اثبات ولایت خداوند نیز حکم می کند.
۳۰. ر. ک: شیخ انصاری، مکاسب، ص ۱۵۳؛ امام خمینی، الرسائل، ج ۲، ص ۱۰۰ و محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۳.
۳۱. ر. ک: کاشف الغطا، همان جا و آخوند خراسانی، حاشیه مکاسب، ص ۹۳.
۳۲. ر. ک: ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۴۳۴؛ و احمد صابری همدانی، الهدایة الی من له الولاية، (تقریرات درس آیه الله گلپایگانی)، ص ۲۲.

۳۳. برای اطلاع از وجه این تقدیم ر. ک: سید محمد طباطبایی، مفاتیح الاصول، ص ۷-۸.
۳۴. ر. ک: انوار الهدایة، ج ۱، ص ۱۴۱؛ ر. ک: تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۴۴. یکی از موارد تأویل، تأویل صحیحہ علی بن جعفر است که ظاهر آن عدم لزوم اجتناب از آب قلیلی است که در آن خون چکیده است (ر. ک: استبصار، ج ۱، ص ۲۳، حدیث ۱۲). ایشان درباره آن می گوید: اما الحدیث فلا بد من تأویله و حمله علی الاجزاء الصغار التي لا یدرکها الطرف (جعفر سبحانی، تهذیب الاصول (تقریرات درس امام خمینی) ج ۲، ص ۲۸۲).
۳۵. ر. ک: الذریعة، ج ۱، ص ۲۷۷ و نیز ر. ک: شیخ طوسی، عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۳۶-۳۳۷؛ ابن ادریس، السرائر، ج ۱، ص ۴۰۹ و محقق حلی، معارج الاصول، ص ۹۵.
۳۶. ر. ک: شیخ طوسی، عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۳۷ و محمد کراجکی، کنز الفوائد، ج ۲، ص ۲۳.
۳۷. ر. ک: یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱، ص ۸۳.
۳۸. ر. ک: مکاسب محرمة، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹ و ص ۲۳۳.
۳۹. ر. ک: محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۸۳.
۴۰. ر. ک: امام خمینی، کتاب البیع، ج ۳، ص ۴۱۵ و حسینعلی منتظری، دراسات فی ولاية الفقیه، ج ۲، ص ۶۳۶.
۴۱. انما جزء الذين یحاربون الله و رسوله و یسمعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض. (مائده (۵) آیه ۳۳).
۴۲. برای اطلاع بیش تر از این دو نظر ر. ک: محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۷۳-۵۷۴.
۴۳. برای نمونه ر. ک: سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ص ۸۰۱.
۴۴. برای نمونه ر. ک: محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۱۷۹؛ محمدجواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۳۲۲.
۴۵. دانش وران اهل سنت در این زمینه پیش قدم بوده اند (برای نمونه ر. ک: ابراهیم فیروزآبادی، التبصرة، ص ۴۱۹؛ ابراهیم شیرازی، اللع، ص ۹۳، محمد غزالی، المستصفی، ص ۲۸۱).
۴۶. برای نمونه ر. ک: محقق حلی، معارج الاصول، ص ۱۸۵؛ علامه حلی، مبادئ الوصول، ص ۲۷۰؛ وحید بهبهانی، ص ۱۴۵ به بعد؛ ابوالحسن شعرانی، المدخل الی عذب المنهل، ص ۱۸۵ به بعد و سید محمدتقی حکیم، الاصول العامة للفقہ المقارن، ص ۲۹۹ به بعد.
۴۷. به نظر می رسد که یکی از نیازهای علم اصول در عصر حاضر بررسی مطالبی است که فقها در مقام استنباط به کار می گیرند، بدون آن که در علم اصول میانی آن را بررسی کرده باشند. از زمره این مباحث بررسی راه های دست یابی به ملاک و علت حکم است.

۴۸. این قلم سایر راه‌های دست‌یابی به ملاک حکم را در جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، ص ۲۳۲-۲۴۰) بررسی کرده است.
۴۹. ر. ک: محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۷، حدیث ۳.
۵۰. ر. ک: محمد جواد مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، ج ۳، ص ۴۰.
۵۱. ر. ک: وحید بهبهانی، الفوائد الحائریة، ص ۲۹۴؛ یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱، ص ۵۶ و سید محمدتقی حکیم، الاصول العامة للفقہ المقارن، ص ۳۰۱.
۵۲. الفوائد الحائریة، ص ۲۹۴.
۵۳. برای نمونه مرحوم آشتیانی در این باره می‌آورد: ان التعدی مما اشتملت علیه الروایة من الخصوصیات لابد وان یستند اما الی تنقیح المناط القطعی او الظنی المستند الی اللفظ و من هنا یعلم انه لو انتفی احد الامرین لا معنی للتعدی و ان ظن بالعلة لرجوعه الی العمل بالقیاس المنهی عنه فی الشریعة فمقتضی الاصل الاولی هو عدم التعدی الا اذا ثبت المناط بما ذکرنا (کتاب القضا، ص ۱۳۹ و ر. ک: محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۳، ص ۲۷).
۵۴. تا آن‌جا که نگارنده بررسی کرده است محقق حلی، اولین فقیه امامی است که به صورت اجمالی آن را مطرح کرده و پس از وی تا حدودی در کلام دانش‌وران علم اصول امامیه مطرح شده است (برای نمونه ر. ک: معارج الاصول، ص ۱۸۵؛ علامه حلی، مبادئ الوصول، ص ۲۲۰؛ وحید بهبهانی، الفوائد الحائریة، ص ۱۴۷ و ص ۲۸۹؛ ابوالحسن شعرانی، المدخل الی عذب المنهل، ص ۱۸ و سیدمحمدتقی حکیم، الاصول العامة للفقہ المقارن، ص ۳۰۱).
۵۵. دانش‌وران اخباری با به کارگیری عقل در استنباط میانه‌خویی ندارند، ولی به رغم آن برخی از آنان حجیت تنقیح مناظ را پذیرفته‌اند (ر. ک: یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱، ص ۵۶) و در مقام استنباط از آن بسیار بهره گرفته‌اند (ر. ک: همان ج ۳، ص ۴۵، ج ۴، ص ۱۹۳، ج ۵، ص ۲۹۷ و ج ۱۴، ص ۲۸۱. وی اعتبار آن را از محدث استرآبادی نیز نقل می‌کند (ر. ک: همان، ج ۲، ص ۹۲).
۵۶. برای نمونه ر. ک: سید محمد جواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ج ۲، ص ۵۶؛ شیخ جعفر کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ج ۱، ص ۳۱ و ج ۲، ص ۴۶۰؛ سید علی طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۴، ص ۱۴۳؛ فاضل نراقی؛ عوائد الایام، ص ۲۶۴؛ مستند الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۵۰؛ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۸، ص ۱۲۸؛ سید میر عبدالفتاح مراغی، العناوین، ج ۱، ص ۲۴؛ شیخ انصاری، مکاسب، ج ۵، ص ۳۸؛ سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۰؛ سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، حاشیه مکاسب، ج ۱، ص ۲۲؛ سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۴، ص ۱۸۴ و امام خمینی، کتاب البیع، ج ۱، ص ۳۴۸.